

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

داکتر محمد قراگوزلو

۰۲ دسمبر ۲۰۲۲

۶. از تراژیدی گوادالوپ تا فانتزی هالیفکس!

ب. تبانی تبهکاران یا دولت در تبعید؟

خطابه تدفین! قرار بود بخش ششم از سلسله مقالات "شکوه خیزش جویندگان شادی" با انتشار قسمت "ب" تمام شود. اما نشد. به دلایلی. از جمله فعل و انفعال‌های مبتذل و مذبحخانه "رژیم چنجی" ها. همان‌ها که با التماس از امپریالیسم امریکا و ناتو و در یوزگی در کاخ سفید و الیزه و مهمل‌بافی در کنفرانس امنیتی هالیفکس و مشابه می‌خواهند سر سوسیالیست‌ها را از هم اکنون زیر آب کنند و جنبش آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه زحمتکشان ایران را بالا بکشند. بحث ما فی‌الحال بر سر این نیست که "سوسیالیسم ایدئولوژی است یا نیست" اما این جماعت با "ضد ایدئولوژی" خواندن جنبش جاری و ارجاع مکرر و نامربوط به اوکراین و "دیکتاتوری‌های کمونیستی" و "فوائد فروپاشی دیوار" و دفاع از دولت نئوفاشیستی زلینسکی و حمله ربط و بی ربط به "تهاجم روسیه" مستقیماً در میدان سرمایه‌داری غرب خوش‌رقصی می‌کنند. یکی از خیالات خام (یا "پخته") اپوزیسیون دست راستی ایران تشکیل "دولت در تبعید" است. اگر کسانی فعالیت سیاسی را با سرگرمی اشتباه گرفته‌اند می‌توانند علاوه بر خیال‌بافی "رژیم چنج" و تکرار گوادالوپ و لابی با دیپلمات‌ها برای پائین کشیدن ج‌الف و مهمل‌بافی در الیزه و واشنگتن و هالیفکس کماکان به سرگرمی خود مشغول باشند. اما بخشی از مخاطب من در این مجموعه از نوشته‌ها آدم‌های جدی سیاسی هستند که نه برای دورهمی و یا تیغ‌زدن این یا آن مؤسسه و خیریه بلکه برای رفاه و آزادی مردم زحمتکش می‌کوشند اما به تله گنگ‌های دست راستی افتاده‌اند و به پروژه‌های پوشالی از جمله "دولت در تبعید" و کذا توهم دارند. این عزیزان باید بدانند که با تغییر فرمال حکمرانی هیچ تغییری حتی سطحی در زندگی پاپتی‌ها رخ نخواهد داد. این عزیزان باید با معیار پرهیز از تمام برنامه‌های "بازار آزاد" محور و نئولیبرالی به میدان سیاست وارد شوند. در همین مدت کوتاه وقایعی به وقوع پیوسته است که ارزیابی آنها فقط در چهارچوب همین مباحث می‌گنجد. در نتیجه نویسنده خواهد کوشید در قسمت "ت" این بخش را ببندد و اگر مجالی و توانی بود به نکات دیگر مرتبط با خیزش جاری وارد شود. برای اطلاع دوستانی که طی نامه‌های مکرر روی عنوان این مقالات (جویندگان شادی) خم شده‌اند و به خاک و خون غلتیدن عزیزان ما در جریان خیزش را فراتر از جست و جوی شادی دانسته‌اند همین قدر بگویم که این عنوان برگرفته از شعر انقلابی استاد و رفیق احمد شاملو جان است. شعری برنده به نام "خطابه تدفین". گمان می‌زنم مخاطبان صبور این مقالات اگر شعر الف.بامداد را بخوانند تا ته داستان را خوانده‌اند.

....کاشفان چشمه/ کاشفان فروتن شوکران/ جویندگان شادی در مجری آتشفشان‌ها/ شعبده بازان لبخند/ در شبکلاه درد/ با جاپانی ژرفتر از شادی/ در گذرگاه پرندگان/ در برابر تندر می‌ایستند/ خانه را روشن می‌کنند/ و می‌میرند.....

ششم. نفت و کمونیسم و ارتش، محور معامله‌ی گوادالوپ

در اینجا دو "فلش‌بک" می‌زنیم. ابتدا به میدان اعتصاب کارگران نفت می‌رویم و از آنجا بار دیگر به گوادالوپ بر می‌گردیم. امیددارم این "رفت و برگشت‌ها" خیلی گنگ و گیج‌کننده نباشد. نکته پیدا است که هدف نویسنده از طرح مباحث این بخش نه مرور تاریخ بلکه تاملی در توانمندی‌های بالفعل کارگران علی‌الخصوص کارگران صنعتی و ترجیحاً کارگران شرکت نفت و پتروشیمی است.

در سال ۱۳۵۵ و در شرایطی که همه‌ی ابزارهای سرکوب شاه فعال بود، کارگران شرکت نفت رژیم را عقب راندند و سندیکای خود را تأسیس کردند. این سندیکا نقش مهمی در سازماندهی اعتراضات و اعتصابات کارگری ایفا کرد. همین کارگران در خرداد ۵۷ در تهران به تشکیل کمیته‌های مخفی اعتصاب در پالایشگاه نفت اقدام ورزیدند. همه‌ی این تشکل‌سازی‌ها در حالی صورت می‌گرفت که هنوز خبری از اعتراضات خیابانی نبود. در ۱۷ تیر همان سال کارگران طی نامه‌ی بسیار مهمی دولت را با طرح ۳۷ رشته مطالبات اقتصادی رادیکال به چالش کشیدند. نخستین اعتصاب کارگری (هفته‌ی اول شهریور) رژیم را ناگزیر از تجدید نظر در قانون کار و افزایش دستمزد و مزایا و مرخصی و حق بازنشسته‌گی کرد. برای مردم ایران ۱۷ شهریور یک سرفصل خونین و تاریخی در روند انقلاب بهمن است. روزی که با کشتار میدان ژاله آغاز شده است. این روز تاریخی اما یک سرفصل بسیار مهم را نیز در خود جای داده است. هم‌زمان با اعلام حکومت نظامی و به رگبار بستن مردم معترض در میدان ژاله حدود ۲۰۰ نفر از کارگران شرکت نفت تهران به همراه اعضای خانواده‌ی خود در برابر پالایشگاه با برپایی چادر دست به اعتراض زدند. دو روز بعد نیروهای دولتی به این تجمع یورش بردند و در نتیجه کارگران وارد مرحله‌ی اعتصاب شدند. در نخستین هفته‌ی مهر ۵۷ و به موازات گسترش تظاهرات توده‌یی به شهرهای مختلف اعتصاب کارگران پالایشگاه تهران با پیوستن کارمندان قدیمی دامنه‌ی وسیع‌تری گرفت. رژیم در تقابل با کارگران اعتصابی به سوی آنان شلیک کرد و گروهی کشته و زخمی شدند. به دنبال این درگیری‌ها کارگران خوزستان نیز به اعتصاب پیوستند و انقلاب وارد دوره‌ی سرنوشت‌ساز شد. در همان نیمه‌ی نخست مهر پالایشگاه آبادان به یک اعتصاب سراسری فرو رفت و نیروهای ارتش آنجا را اشغال کردند. در این برهه اگر چه میان کارگران آبادان و تهران از طریق سندیکا ارتباط منسجمی برقرار بود اما باید دانست که به دلیل فقدان تشکل سراسری توده‌یی کارگران اعتصابی نفت با سایر خواهران و برادران هم طبقه‌یی خود ارتباط نداشتند. در همین مرحله است که رژیم با بستن صندوق مالی سندیکا گلوی اعتصاب را می‌گیرد و کارگران را تحت فشار می‌گذارد. کارگران که برای ادامه‌ی اعتصاب به پول نیاز دارند تبعاً به جاهای مختلف مراجعه می‌کنند. یکی از این جاها دانشگاه است که گویا با کومک در حدود دو میلیون تومان نتوانسته به نیازهای اعتصاب پاسخ مقتضی دهد. جای دیگر دفتر آیت‌الله طالقانی است. از این وهله به بعد و از طریق طالقانی است که کارگران به بازار و افراد ملی اسلامی وصل می‌شوند. ماحصل این ارتباط پیوستن حاجی عراقی و چند فعال ملی اسلامی به کمیته‌ی اعتصاب است. به دنبال این فرایند آقایان رفسنجانی و بازرگان و صباغیان نیز وارد می‌شوند و عملاً رهبری اعتصاب را به دست می‌گیرند و تعیین کنندمترین نیروی جریان انقلاب را "های جک" می‌کنند. هم‌زمان با گسترش اعتراضات خیابانی و پیوند اعتصاب کارگران نفت خوزستان به کارگران تهران در اواسط آبان ماه، سرمایه‌داران اسلامی بازار با کومک های مالی "سخت‌مندان" نبض اعتصاب را می‌گیرند و سوار جنبش می‌شوند. در تاریخ ۳۰ دی ماه کمیته‌یی برای هماهنگی

اعتصاب تشکیل می‌شود. اعضای این کمیته عبارت بودند از آقایان **رفسنجانی، بازرگان، باهنر، معین فر و سبحانی**. مهار اعتصاب و توصیه به کارگران برای بازگشت به کار و سایر اتفاقاتی که در این برهه شکل بسته به وضوح موید نیاز مبرم و حیاتی جنبش کارگری به **صندوق های مالی مستقل** و متکی به نیروی خود کارگران است. علاوه بر ضرورت تشکیل سراسری توده‌یی و صندوق‌های مالی، فقدان ستاد رزمندگی که بتواند به محلی برای تجمع و تمرکز و تعرض به قدرت سیاسی تبدیل شود از ضعف های اساسی طبقه در برهه ی انقلاب بهمن است. این ستاد رزمنده همان حزب سیاسی و پیشتاز و انقلابی کارگری است. شوراهای کارگری که در بطن انقلاب تشکیل شدند و با یورش ضد انقلاب به تدریج از بین رفتند به تنهایی قادر نبودند به مهم ترین مسأله‌ی انقلاب پاسخ گویند. این مسأله همان **کسب قدرت سیاسی** است.

جریان ملی اسلامی با سوار شدن بر جنبش اعتصابی کارگران نفت هم نبض انقلاب را به دست گرفت و هم توانست از این برگ برنده به عنوان عامل اصلی قدرت و عمق نفوذ خود در انقلاب ایران با حامیان امریکایی و اروپایی شاه وارد مذاکره شود. ملی اسلامی‌ها به طرف غربی اطمینان دادند که اگر پشت شاه را خالی کند صدور نفت به غرب متحمل هیچ تغییر و صدمه‌یی نخواهد شد. از سوی دیگر به جز تضمین صدور نفت به غرب یک موضوع محوری نیز تلویحاً مورد توافق قرار گرفت. زدن کمونیسم! اگرچه در آستانه‌ی فروپاشی رژیم و زمان برگزاری کنفرانس گوادالوپ کمونیسم جهانی در بحران به سر می‌برد و نماینده‌گان دولتی آن در شرایط وخیمی بودند با این حال کمونیسم در ایران می‌توانست یک آلترناتیو مناسب برای جانشینی شاه باشد. هرچند **سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران** غالب کادرهای موثر خود را به ویژه پس از به خاک افتادن **حمید اشرف** از دست داده بود اما سازمان در میان نیروها و مردم ترقی-خواه از محبوبیت و ویژگی برخوردار بود و به لحاظ کمی نیز از جانب بخش‌های قابل توجهی از جامعه حمایت می‌شد. چپ ایران در برهه‌ی مورد نظر می‌توانست چیزی شبیه ساندینیست‌ها و یا بولیواریست‌ها باشد و دستکم در صورت کسب قدرت با حمایت اتحاد جماهیر شوروی مانند چپ‌های رفرمیست احزاب خلق و پرچم در افغانستان دست به تغییرات مفید در حوزه‌های مختلف بزند. اگرچه در شرایط عقب نشینی سوسیالیسم و تحمیل شکست‌های متعدد طبقاتی به جنبش‌های کارگری حتا جناح سنتر چپ یا سوسیال دموکراسی میانه نیز از بخت زیادی برای کسب قدرت برخوردار نبود اما در صورت عروج و کسب قدرت همان چپ پوپولیست این امکان که CIA و سایر دولت‌های مطیع امپریالیسم امریکا دست به خرابکاری یا کودتا بزنند کم و بیش منتفی بود. با وجود همان "سوسیالیسم" نیم‌بند دوران رکود تورمی برژنف دست تاول امریکا به ایران بریده می‌ماند. می‌دانم که این نظر من مبتنی بر یک احتمال ضعیف است که ناقض دم دستی آن را در افغانستان می‌توان سراغ گرفت. دخالت مستقیم امریکا و سرازیر شدن انواع حشرات بنیادگرا برای درهم شکستن دولت چپ رفرمیست کابل!

چرخش اقتصاد سیاسی جهان از دولت رفاه به نئولیبرالیسم و سقوط دولت کودتاچی چین (دنگ شیائوپینگ و هواکوفنگ) به دامن امپریالیسم امریکا و انشقاق و چند دستگی در میان دولت‌های "سوسیالیست موجود" – از یوگسلاوی تا آلبانی- و آغاز فترت سوسیالیسم روسی دست به دست داد تا جریان ملی اسلامی خود را بالا بکشد. کنفرانس گوادالوپ در برابر "خطر" هنوز موجود کمونیسم در ایران – با توجه به تحولات افغانستان – دست اپوزیسیون ملی اسلامی را به گرمی فشرد. در برهه‌ی برگزاری کنفرانس عملاً کار حکومت شاه تمام شده بود. کنفرانس گوادالوپ بهترین زمان و مکان برای مذاکره‌ی نماینده‌گان ملی اسلامی با طرف‌های غربی پشتیبان شاه بود. در واقع در فراسوی توهم توطئه و نگاه مظنونانه‌ی دایی جان ناپلئونی چپ و راست به ماجرای گوادالوپ باید به تاکید گفت که این کنفرانس از پیش حامل هیچ برنامه‌یی برای کنار گذاشتن نهایی شاه نبود. هرچند غربی‌ها به کارآمدی شاه به منظور

مهار بحران انقلابی مشکوک شده بودند اما هیچ‌یک از سران گردآمده در گوادالوپ برای بررسی "مسالهی شاه" به این نشست نرفته بود. گیرم که بحث برکناری یا حمایت از شاه برای تثبیت وی کماکان و پیش از گوادالوپ نیز در میان دیپلمات‌های آمریکایی مطرح بود! حضور ژنرال هويزر و لابی با افسران ارشد شاه و مذاکره با نمایندگان جریان برتر ملی اسلامی زمانی صورت بست که حکومت و ارتش هر آینه در حال عقب نشینی بیش‌تر بودند. در عین حال نابودی ارتش آمریکایی شاه آنهم کنار گوش شوروی و آنهم زیر ضرب یک جنبش توده‌یی و ضد امپریالیستی می‌توانست ایران را برای همیشه از اردوی امپریالیسم آمریکا و متحدانش خارج کند و - از منظر غربی‌ها- به آینده‌یی نامعلوم و خطرناک دامن بزند و یحتمل تسلیم "شیاطین سرخ" سازد. به ویژه که در افغانستان و اگر چه از بالا و به شکل کودتا ارتجاع متکی به غرب مغلوب احزاب پرو شوروی شده بود. نه شاه و نه رهبران آمریکا هرگز کتمان نمی‌کردند که خط قرمز آنان فقط و فقط کمونیسم است. کمتر گفت و گویی از شاه می‌توان یافت که مستقیم یا تلویحی دشمن اصلی رژیم خود را کمونیست‌ها معرفی نکرده باشد و خود را در زندانی کردن و یا کشتن کمونیست‌ها محق ندانسته باشد. حتا مکار تریست‌های آمریکا نیز به اندازه‌ی شاه کمونیسم ستیز نبودند! کودتای "سرخ" افغانستان دامنه‌های این فوبیا را به شدت گسترش داد. خط قرمز آمریکا در امتداد خط موسوم به کمربند سبز اینگونه شکل بست. در چنان شرایطی ارتش نه فقط "برادر" ما شد بلکه با تمام قوا و با تمهیدات خاص و پیچیده از زیر ضرب انقلاب گریخت و سر و مر و گنده به دولت جدید منتقل گردید. ارتشی که تا قوامیابی نیروی جدید (کمیتة و سپاه) می‌بایست در ترکمن صحرا و کردستان ایفای نقش کند و دخل کمونیست‌ها و "تجزیه طلبان" را بیاورد.

هفتم. محورهای کسب قدرت سیاسی

مهم‌ترین موضوع علوم سیاسی کسب قدرت سیاسی است. اصلاً تمام نظریه‌پردازی‌ها و پراتیک‌های مختلف سیاسی اگر معطوف به کسب قدرت سیاسی نباشد پشیزی نمی‌ارزد. در یک پارادایم کلی از منظر سوسیالیست‌های ارتدوکس قدرت سیاسی به اعتبار دخالت مستقیم طبقه‌ی کارگر برای خود متشکل و متحزب صورت می‌بندد. به این اعتبار علاوه بر شرایط مناسب انقلابی در غیاب مولفه‌های ضروری انقلاب سوسیالیستی (دخالت سیاسی طبقه‌ی کارگر، حزب سیاسی و پیشتان کارگری + طبقه‌ی کارگر متشکل و برای خود) جنبش‌های انقلابی به هرز می‌روند! شاید به همین دلیل (فقدان یک سازمان فراگیر کارگری و سوسیالیستی در داخل و خارج کشور) است که فیل سناریونیسان جدید خوش‌خیال رژیم چنجی و پیشنهاد دهنده‌گان "پرواز ممنوع" و بمباران و تحریم بار دیگر یاد هندوستان افتاده! گرفتن چسب "فراخوان گردآیش در تورنتو- برلین" و دعوت شدن به کنفرانس امنیتی و پروتاتوی هالیفاکس این فیل را زودتر از زمان موعود و زیادی باد کرده و به هوا فرستاده است. حالا دیگر راست‌های مخالف انقلاب و طراحان تز هوایی "انقلاب = خسونت" همه‌گی انقلابی شده‌اند و ناف خیزشی را که هنوز دوران جنینی خود را سپری می‌کند به نام "خیزش انقلابی" بریده‌اند! لانس‌ه کننده‌گان راست کمی زیادی شتاب کردند و کم تجربه‌گی نشان دادند و دست‌شان خیلی زود رو شد! آنان نبض جنبش داخل کشور را که از خاش و زاهدان و اهواز و شیراز و تهران تا رشت و سنجندج و بوکان و سقز و اشنویه و مریوان و مهاباد و تبریز می‌تپد با چند اکسیون مینی‌مال در کانادا و آلمان و فرانسه و هلند و آمریکا و خزعات رد و بدل شده در الیزه سنجیده‌اند. و چه اشتباهی! استخوان خرد کرده‌ها و رهبران جدی چپ تبعیدی خوب می‌دانند که تظاهراتی با حضور غالب پرچم‌های اوکراین و شیر و خورشید و کوردستان و خلق بلوچ یعنی چه؟ و سخنرانی برای یک جنبش مطلقاً معطوف به داخل ایران در برلین با چاشنی غلیظ حمایت از زلینسکی و طعم تهوع‌آور التماس از دولت‌های غربی یعنی چه؟ نشستن روی صندلی گرم کنفرانس امنیتی هالیفاکس با تمرکز بر موضوع "تهاجم روسیه به اوکراین" و "بحران سوریه" آنهم با حضور خبرنگار تام کلارک (به عنوان تنها گزارشگر کانادایی حاضر در

فروپاشی دیوار برلین ۱۹۸۹ و شاهد بمباران ناتو در صربستان و... یعنی چه؟ و اینکه چگونه می‌شود سوسیالیست‌های مبارز و شریفی با پنجاه سال سابقه‌ی مبارزه‌ی مستمر ناگهان میدان را مطلقاً به یک "فعال مدنی" مظلوم بدون پشتوانه‌ی فعالیت سیاسی وا می‌نهند یعنی چه؟ معنای لائسه شدن از سوی دولت‌های سرمایه‌داری غرب را مردم ایران دستکم از مهر ۵۷ تا ۲۲ بهمن همان سال از طرف همان دولت‌های غربی و رادیوی محبوب‌شان (BBC) یک بار آزموده‌اند. همان یک بار هم زیاد بود. آن بخش از چپ متشکل و منفرد که فکر می‌کند با هورا کشیدن برای اعضای اصلی لابی تورنتو – برلین/ واشنگتن در دولت آینده رهبرش استاندار تهران یا کرج و حداقل فرمانده ژاندارمری سریش آباد قروه خواهد شد کور خوانده است. همان‌طور که کیانوری و اسکندری و طبری کور خوانده بودند. در دولت "رویا"ی لابی تورنتو – واشنگتن حتا دهداری روستاهای تورجان و شیلانوی و سلامت و آجی‌کند و شیخ چوپان هم به رهبران این چپ نخواهد رسید چه رسد به بخش‌داری فیض‌الله بیگی! از سوی دیگر لابی‌های تورنتو- واشنگتن و الیزه - هالیفاکس باید بدانند که با وجود ساز و کارهای کنونی قدرت حاکم در ایران بنیاد طرح رژیم چنج به کومک دولت‌های غربی - از بایدن و تروود تا ماکرون - یکسره بر باد است. دو مولفه‌ی حرف شنوی شاه و تسلیم‌پذیری ارتش و ساواک از / به دولت‌های امریکا و اروپا اکنون حلقه‌ی مقفوده و شکسته‌ی تکرار گوادالوپ به شمار می‌روند. در ایران کنونی هیچ درجه‌یی از جا به جایی قدرت سیاسی با تحکم و توصیه‌ی دولت‌های غربی (امریکا و اروپا) و ایضاً شرقی (روسیه و چین) صورت نخواهد گرفت. اگر جایزه‌های غنی‌سازی شده با دلار و یورو غرب برای زلینسکی و نئوفاشیست‌های اوکراینی قوت قلب مقاومت می‌دهد در مقابل برای رهبران اپوزیسیون راست ایران فقط حساب‌های بانکی را پر می‌کند و آنان را به مدد صهیونیست‌هایی چون برنار هانری لوی و کاتلر روی صحنه‌ی رسانه‌ی اصلی نگه می‌دارد. مضاف به اینکه در زمان مقتضی دولت‌های غربی از باز و بسته کردن زنجیرهای همین شغالان برای فشار بر جمهوری اسلامی و امتیازگیری بهره خواهد برد. همین! کارگران و زحمتکشانی که قدرت سیاسی را به چنگ آورده باشند به هیچ قیمتی آن را به مزدوران پروار شده با سرمایه‌ی غربی واگذار نخواهند کرد! بگذارید از قول بچه محل‌های خودمان – همان بچه‌های شوش و نازی آباد و دروازه غار و جیحون تهران و ... قطارچیان سنندج و شهنار سقز و... که غالباً با اسامی میهمانان لوس الیزه و برنده‌گان نوبل صلح و "شجاعت" و سخنرانان پوک هالیفاکس و کنفرانس‌های امنیتی غریبه هستند خدمت این "دوستان" بگویم قدرت سیاسی که سهل است اگر ما دشاهی و نصف نون بربری از بورژوازی حاکم مصادره کنیم آن را با هیچ عضو پاچه ورمالیده‌ی "شورای مدیریت گذار" و ژنرال با یا بی‌مخ "دولت در تبعید" و مشابه تقسیم نخواهیم کرد. نقد ما به برنامه‌های راست رژیم چنجی صرفاً ناشی از مسوولیت سیاسی ما و ثبت در تاریخ است و به هیچ‌وجه مفهوم امکان بالفعل عروج این جماعت را تداعی نمی‌کند!

در افزوده فوتبالی! بخش دیگری از مخاطبان من در متن هشدار نسبت به مخاطرات پیوند با لابی‌های پروامپریالیستی به طور مشخص – می‌تواند- لایه نازکی از جوانان متوهم و مردم مردد داخل و طیف پراکنده‌ای از اپوزیسیون باری به هر جهت خارج از کشور را نیز فراگیرد. نمی‌خواهم با انتشار یک نظرسنجی میدانی از خیابان‌های داغ جنوب تهران و چند شهر بزرگ نشان دهم که کمتر از دو درصد از معترضان نام سخنران گردایش برلین و کنفرانس امنیتی هالیفاکس را شنیده بودند و وی را با قتل مظلومانه خانواده‌اش در جریان فاجعه هواپیمای اوکراینی تداعی می‌کردند. این ادعا را با تمام شرافت اخلاقی خود و بدون کمترین حب و بغض سیاسی مطرح می‌کنم. از سوی دیگر کشوری که فوتبالیستی همچون پرویز قلیچ خانی را با وجود کلی بیماری مثل شاخ شمشاد در کنار خود دارد نیازمند فراخوان این و آن فوتبالیست پرت و پلاگو نیست. پرویز قلیچ فقط حافظه و خاطره فوتبال و مردم زحمتکش و اعتراض به وضع موجود و مبارزه علیه دو بورژوازی گذشته و حال نیست. کارگران و کودکان پاپتی دیروز و مبارزان امروز شیرآه‌کوه مردی

را به یاد می‌آورند که صدای فولاد گام‌هایش با فریاد شوق مصطفی شجاعیان از امجدیه و خیابان استخر و جوادیه و نازی آباد تا تیر دوقولو طنین انداخته است. چنین فریادی با یا بی فوتبال هرگز از خاطره این مردم نخواهد رفت. من نه به سبب رفاقت با پرویز بلکه مواقعی از منظر یک پژوهشگر علوم سیاسی با مردم زحمتکش این بخش‌ها و مناطق کارگر نشین تهران همکلام شده‌ام تا پرویز و خاطراتش را مرور کنم. حتا نام کاپیتان در چشمان مردم برق "شوق یک خیز بلند" می‌اندازد و دل‌ها را شاد و روشن می‌کند. او کجا و کسی که در کشمکش‌های جناحی و به دستور احمدی‌نژاد از مربی‌گری تیم جمهوری اسلامی اخراج شده و رفیق فابریک آیت‌الله سید حسن خمینی است و آن یکی که همین سال پیش در "انتخابات مهندسی شده فدراسیون فوتبال" از ریاست بازمانده کجا؟ طرف هنوز غوره نشده مویز شده و از تسامح و "تربیت خوب" ارتش شاهنشاهی در خصوص "کم‌کشتن" مخالفان دفاع می‌کند!! پیوستن واقعی فوتبالیست‌ها و بازیگران سینما به خیزش مردم را باید به فال نیک گرفت. کسی نمی‌تواند از نقش مهم و ضدفاشیستی اریک کانتونا در فرانسه به سادگی بگذرد. کمتر کسی می‌تواند در برابر فوتبالیست‌های برجسته ای همچون سوکراتس و روماریو در عروج جنبش‌های ترقی‌خواه برزیل شک کند. به یاد داشته باشیم که وقتی از سوکراتس پرسیدند چرا به لیگ ایتالیا و باشگاه فیورنتینا پیوستی گفت: "می‌خواهم با یادگرفتن زبان ایتالیایی هم گرامشی بخوانم و هم با سوسیالیست‌های جنبش کارگری ایتالیا ارتباط داشته باشم." در سال ۱۹۷۸ هالند بخت اول قهرمانی جام جهانی بود. در همین سال یوهان کرویف در اوج آمادگی به سر می‌برد. هالند بدون او به فینال رفت و از میزبان شکست خورد و دوم شد. در این برهه نظامیان کودتایی در ارجنتاین قدرت را قبضه کرده بودند و با تبنانی تیم ملی فاشیست‌ها را قهرمان کردند. کرویف اما تیم ملی هالند و مسابقات جام جهانی را تحریم کرد. وقتی پرسیدند چرا؟ گفت: "چگونه می‌توانم در استادیوم‌هایی فوتبال بازی کنم که در هزار متری آنها زندانیان معترض به کودتا شکنجه می‌شوند؟" در همین دوره تیم ملی ایران برای نخستین بار به جام جهانی رفت. کاپیتان تیم پرویز قلیچ بود. آن زمان پرویز در یک تیم امریکائی توپ می‌زد. حشمت مهاجرانی او را به تیم دعوت کرد. پرویز قصد داشت به تیم ملی ملحق شود و در آغاز بازی با هالند پرچم رژیم شاه را به آتش بکشد. رفقای پرویز به او گفته بودند که با توجه به روابط سیاسی نزدیک خونتای ارجنتاین با حکومت شاه بی گمان تو را دستگیر و تحویل ساواک خواهند کرد. رفقای پرویز او را از پیوستن معترضان به تیم ملی منع کردند و او کلاً بی‌خیال جام جهانی شد. بی‌شک قیاس میان کرویف و قلیچ با فوتبالیست‌های وطنی از بیخ مع‌الفارق است. به هر حال ارزش فوتبال به عنوان ورزش توده‌ها در همدستی با مردم زحمتکش است. اگر بازیکنی هم می‌خواهد از حکومت کنده شود و به مردم معترض بپیوندد لاجرم باید حساب خود را از ارتجاع حاکم و محکوم جدا کند. امثال حجازی- تا حدودی- و وریا غفوری و مسعود شجاعی از این دست هستند. و اینان نه داعیه رهبری دارند. نه به کسی خط سیاسی می‌دهند و نه چنین جایگاهی برای خود قائل هستند. ادای گاسپاروف مرتجع را در آوردن همراهی با خیزش مردم نیست. چه رسد به دفاع از "تربیت" مثبت ارتش شاهنشاهی. کمی به حاشیه رفتم. ببخشید. شاید به دلیل تب سرد جام جهانی! عجب مکافات داریم‌ها!

هشتم. چگونه شاه صدای انقلاب مردم را شنید؟

باری گذشته از مباحثی مانند وابستگی مساله این است که ارتش شاه به علت ساخت و بافت یک‌سره آمریکایی به راحتی تسلیم دستور فرماندهانی شد که خود پیش‌تر تسلیم دستور ژنرال هويزر شده بودند. چنین نکته‌یی به این معنا نیست که بدنه‌ی ارتش اعم از افسران میانی و به ویژه سربازان در پیوستن به مردم از دستور فرماندهان خود پیروی کردند. هرگز. رضا پهلوی بی‌خود هوایی شده و راه و بیراه برای بدنه‌ی ارتش و سپاه پیام "مودت" صادر می‌کند. مساله این است که فرار سربازان از اواخر آبان ۵۷ آغاز شده بود و در مجموع – چنانکه حوادث نیروی هوایی و

همافران نیز گواهی داد – سوخت و ساز ارتش از دستان لرزان ولی آدمکش فرماندهان وفادار به شاه در رفته بود. در سطوح بالا نیز از یک سو با تزلزل پیدا و پنهان شاه و تصمیم گیری‌های سست و متناقض و آشفته‌گی هرم قدرت و از سوی دیگر هم‌سویی افسران ارشد با سیاست‌های آمریکا امکان مقاومت در برابر تعرض مردم و وقوع یک جنگ داخلی غیر ممکن بود. برای تفسیر این ماجرا کافی است به تمکین ارتش حسنی مبارک در برابر اخوان المسلمین و عروج جریان محمد مرسی خم شومیم. چنانکه دانسته است بافت ارتش شاه و مبارک بی کم و کاست آمریکایی بود. فرماندهان این ارتش‌ها – حتی اگر به قول آن افسر قلدر شاهدوست به جقه‌ی اعلاحضرت هم سوگند وفاداری نخورده بودند – نمی‌توانستند در برابر اراده‌ی ارباب‌شانه بالا بیندازند. برای عبور از یک برهه‌ی خاص ارتش مصر تسلیم جناح سنتر دفتر سیاسی اخوان المسلمین شد. جناحی که بی شباهت به جریان نهضت آزادی ما نیست و گرایش مشابهش در ترکیه با حزب "عدالت و توسعه‌ی" اردوغان تداعی می‌شود. به این اعتبار و به زعم نگارنده در جریان انقلاب ناتمام مصر و انقلاب مغلوب ایران و در متن انتقال قدرت سیاسی محمد مرسی و طنطاوی کم و بیش نقش بازرگان و قهرباغی را ایفا کردند. بدین ترتیب بود که انقلاب مصر نیز مهار شد و ساختار ارتش ضدانقلابی چنان محفوظ ماند که اینک می‌تواند اونیفورم از تن یک ژنرال بیرون بکشد و با کت و شلوار دیپلوماتیک به کودتای ژنرال سیسی جنبه‌ی "دموکراتیک" اعطا کند. روایت این داستان در عراق و سوریه از جنس دیگری است اما! با وجود چرخش به غرب صدام و به طور مشخص رفتن به سمت فرانسه و آلمان و کرنش در برابر آمریکا واقعیت این است که ارتش صدام در سطوح میانی و بالا تا واپسین روزان پیشافروپاشی کماکان به صدام وفادار بود. چندان بی‌هوده نیست که آمریکا بعد از درهم شکستن دولت صدام ارتش را نیز منحل کرد. در سوریه اما ارتش نقشی را بازی می‌کند که دقیقاً برای آن ساخته شده است. دفاع از کلیت رژیم که صفر و یک است. علاوه بر سببیت ارتش سوریه در برابر اعتراض‌های مردمی – که به شکل کشتارهای دسته جمعی مردم معترض در زمان حافظ اسد و فرزند خلف رخ نموده است – مساله به ساده‌گی این است که ساختار ارتش سوریه به سبب ماهیت غیر آمریکایی توانسته است در مقابل تعرض انواع و اقسام جانورها و حشرات اسلامی ناتو ساخته موسوم به اپوزیسیون جانانه مقاومت کند. تصور کنید جای ارتش سوریه اگر ارتش "پنج جهان" (ادعای سلطنت طلبان در مورد ارتش شاه) بود تا کنون هفت کفن پوسانده بود! وضع ارتش و دولت تونس (زین العابدین بن علی) نیز به اوضاع ارتش شاه و مبارک مانسته بود. به عبارت روشن‌تر نکته‌ی کلیدی بحث این جاست که ساختار سرکوب دولت و به طور مشخص ارتش و پلیس سیاسی می‌تواند در تحولات موسوم به "چانه زنی از بالا" ایفای نقش کند. گیرم که چنین نقشی زمانی واقعی تواند بود که "پابین" هم شلوغ باشد. موفقیت لابی کنفرانس گوادالوپ به منظور انتقال قدرت سیاسی از شاه به جریان ملی اسلامی بر محور سه مولفه صورت گرفت. فروپاشی ارتش و دولت و تسلیم شاه/ سوار شدن ملی اسلامی‌ها بر اعتصاب کارگران نفت/ و شرایط انقلابی! اگر لابی‌های تورنتو- برلین و الیزه- هالیفاکس این نکات ساده را نفهمیده باشند و همچنان بر لابی خود در این کاخ‌ها ادامه دهند باید گفت که این افراد بچه زرنک‌های شارلاتانی هستند که فقط به جیب و شهرت خود فکر می‌کنند.

اجازه دهید به خاطر اهمیت موضوع و بی شبهه ماندن ادعای بالا مجدداً داستان را بازخوانی کنیم. کنفرانس گوادالوپ در خلا شکل نگرفت. حتی اگر سران چهار قدرت امپریالیستی در این کنفرانس به خلع ید سیاسی و خروج شاه از قدرت مجاب شده باشند باز هم گوادالوپ معلول شرایط خاص عینی بوده است. برای تبیین وقایع نگار به تقویم شمسی تکیه می‌زنم. کنفرانس از تاریخ ۱۱ تا ۱۷ دی ماه ۱۳۵۷ جریان داشت. پیش از آن اما قطار انقلاب راه افتاده بود. شتابان. یک روز پیش از کنفرانس کابینه‌ی نظامی ارتشبد از هاری ساقط و بختیار نخست وزیر شده بود. کل مراکز صنعتی و خدماتی و تولیدی کشور به حالت اعتصاب در آمده بود. شاه هرآینه در صدد خروج از کشور بود. به نقل از یک مکالمه

ی تلفنی شاه – امینی مدت ها پیش از این ماجراها شاه کنترل اوضاع را از دست داده و مستاصل شده بود. با این حال ۸ روز بعد از کنفرانس بود که شاه تصمیم به ترک کشور گرفت. (۲۶ دی ماه ۱۳۵۷) دقیقاً ۵ روز پس از خروج شاه و به منظور کنترل اعتصابات کارگری "کمیته‌ی هماهنگی اعتصابات" تشکیل شده بود. از این جا به بعد توافق جریان ملی اسلامی با غرب در راستای تحکیم مواضع کمربند سبز به وضوح پیدا است. تقریباً یک ماه پیش از کنفرانس گوادالوپ در تاریخ ۱۸ و ۱۹ آذر ماه تهران و شهرهای بزرگ عظیم ترین تظاهرات خیابانی را ثبت کردند. از این تظاهرات بی سابقه و مسالمت آمیز به عنوان نوعی توافق نانوشته میان جریان ملی مذهبی با گفتمان حاکم حکومتی یاد شده است. دقیقاً در همین روزان و شبان است که شاهد شکاف برداشتن بدنه‌ی ارتش و فرار سربازان و بخشی از کادرهای میانه هستیم. پیش از این ماجرا روزنامه‌ها اعتصاب کرده بودند. (۱۹ مهرماه) و ده روز پس از آن اعتصاب کارگران نفت تمام بخش های تولید و توزیع را فراگرفته بود. روز ۱۴ آبان صدای شاه در آمد که می گفت "صدای انقلاب مردم را شنیده" است! اما روز بعد صاحب صدایی که با التماس از شنیدن صدای انقلاب مردم سخن می گفت و وعده‌ی اصلاحات می داد دستور تشکیل حکومت نظامی صادر کرد. از همین تناقض و گجی به راحتی می توان عمق درماندگی و از هم گسیخته‌گی رژیم را نشان داد. و از همین جا به این جمع بندی رسید که فروپاشی حکومت شاه ناشی از اراده‌ی گوادالوپ نبود. نکته‌ی جالب و عجیب اینکه شاه پیشین از شنیدن "صدای انقلاب ایران" به صراحت سخن گفت و به دروغ هم که شده به حقانیت مطالبات مردم انقلابی اعتراف کرد. شاه همچنین قول داد که اشتباهات گذشته تکرار نخواهد شد. اما "شاهزاده" و هوادارانش نه فقط اعتراف و شنوایی پدر تاجدارشان را رد می کنند بلکه بر حقانیت انقلاب بهمن ۵۷ نیز خط می کشند و از قول فاشیست های فرسنگردی انقلاب بهمن ۵۷ را نتیجه‌ی تبتانی "ارتجاع سرخ و سیاه" می دانند و هنوز نیامده برای کمونیست ها خط و نشان می کشند. به قول حافظ:

خیال حوصله‌ی بحر می‌پزد هیهات چه هاست در سر این قطره‌ی محال اندیش

نهم. بی ربطی سه خیزش اخیر به انقلاب مخملی

خیزش "مردم بی لبخند" در دی ۹۶ و آبان ۹۸ مطالبات اقتصادی و سیاسی عمیقی را پی می گرفت. خیزش دی ۹۶ بر بستر اعتصاب طولانی کارگران هفت تپه و سپس فولاد شکل بست و برای همیشه پرونده‌ی اصلاح طلبان را زیر بغل شان گذاشت و کفش های شان را جفت کرد. دی ۹۸ در تقابل با افزایش سه برابری بنزین به شدیدترین شکل ممکن به خون کشیده شد. خیزش جوینده‌گان شادی نیز ابتدا بر پایه‌ی دفاع از آزادی پوشش زنان و علیه حجاب به میدان آمد و بعد از طریق دخالت "بورژوا دموکراتیک" خرده بورژوازی عاصی و بورژوازی ناراضی به این سو و آن سو کشیده شد. در این باره اگر مجالی بود در مقالات بعدی سخن خواهم گفت. به هر حال قدر مسلم این است که هیچ یک از این سه خیزش با هر تحلیلی که از موتور محرکه‌ی طبقاتی آنها داریم ربطی به انقلاب های رنگی و مخملی ندارند. گفتم و تکرار می کنم که انقلاب های رنگی به شدت متمایل به غرب و کمونیسم ستیز هستند و بر زمینه‌ی آلوده‌ی ناسیونالیسم رشد می کنند. پایه‌ی اصلی این انقلاب های ارتجاعی "بازار آزاد" از نوع نئولیبرالی آن و "لیبرالیسم سیاسی" است. خیزش سبز شکل کلاسیک این نوع انقلاب ها به شمار می رود. غلبه‌ی بی چون و چرای "نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران" و "دروغ می گن امریکا ست/ دشمن ما همین جاست" و "جمهوری ایرانی" و "اوباما اوباما یا با اونا یا با ما" و "سفارت روسیه مرکز جاسوسیه" و "دولت سیب زمینی نمی خوریم" و حمله به مردم زحمتکش با این تصور که به احمدی نژاد رای داده اند با شعار "هر چی جواد مواده طرفدار احمدی نژاده" و... در واقع گفتمان غالب آن جنبش به شمار می رفت. مساله این نیست که دولت های روسیه و چین بورژوازی هستند و ربطی به سوسیالیسم ندارند مساله این است که مخالفت تظاهر کنندگان با این دو دولت بر پایه‌ی سه محور صورت می بست:

یک. پشتیبانی آنان از جمهوری اسلامی.

دو. سابقه‌ی سوسیالیستی آنان.

سه. چشمک و چراغ سبز به امریکا و ناتو.

از سوی دیگر مروری کوتاه بر اهداف و برنامه‌های رهبران داخلی (موسوی و رفسنجانی و خاتمی و ناطق و لاریجانی و کروبی و کرباسچی) و خارجی (گروه پنج شامل سروش و گنجی و بازرگان و کدیور و سازگارا و اصلاح طلبان خود تبعیدی از مهاجرانی گرفته تا حقیقت‌جو) و احزاب و تشکل‌های پشتیبان جنبش سبز (از کارگزاران بگیرد تا جبهه مشارکت) موید ماهیت عمیقاً ارتجاعی آن بود. من برای کوتاه شدن بحث به یک نکته اشاره می‌کنم و می‌گذرم. همه می‌دانند که اقتصاد سیاسی نئولیبرالی با حمله به دولت رفاه و قطع سوبسیدها و بازار آزاد هاپکی- فریدمنی و خلع ید و انباشت مجدد سرمایه از طریق خصوصی سازی بنگاه‌ها و اموال دولتی شکل می‌بندد. جنبش سبز مدافع شدید خصوصی‌سازی خوب و رقابتی و هوادار پیوستن به نهادهای ارتجاعی اقتصاد جهانی از جمله گات بود. این امر بارها در گفتگوهای میرحسین موسوی تکرار شد. مضاف به اینکه انتقاد سبزها نسبت به خصوصی سازی‌های دوران احمدی- نژاد معطوف به ملی سازی صنایع و خدمات نبود. سبزها همراه با کل اپوزیسیون راست داخل و خارج از احمدی‌نژاد و نظام حاکم انتقاد می‌کردند که در اجرای پروژه‌ی ارتجاعی خصوصی سازی به اصول اساسی آن یعنی "رقابت" و "بخش خصوصی" کم لطفی کرده‌اند و صنایع را به ثمن بخش به امنیتی‌ها و سپاهی‌ها وانهاده‌اند. به این مصاحبه‌ی زنگنه (به عنوان رئیس ستاد موسوی و مشاور اصلی او و وزیر نفت دولت روحانی) دقت کنید تا به عرضم برسید:

«در بخش خصوصی نه آزادسازی اتفاق افتاد که بگوئیم بخش خصوصی با آزادسازی اقتصادی شروع می‌کند. سرمایه‌های- شان را می‌آورد و در قسمت هایی که طبق اصل ۴۴ اجازه داده شده است، سرمایه‌گذاری می‌کند و نه خصوصی‌سازی. خصوصی‌سازی تبدیل به یک دولتی‌سازی جدید شده. سپاه می‌رود شرکت‌ها را می‌خرد... شنیدم سپاه اخیراً دنبال این است که یک مشاور بخش خصوصی بخرد...» (روزنامه‌ی سرمایه، سه شنبه ۵/ خرداد ۱۳۸۸، ص: ۳) [خط تاکید از من است.]

البته این فقط زنگنه نبود که به دنبال "خصوصی سازی واقعی" بود. خود موسوی نیز در همان کمپین انتخاباتی و برهه- ی منجر به شکل‌بندی جنبش سبز بارها از بازار آزاد دفاع کرده بود. از نظر جناب مهندس اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی در زمینه‌ی خصوصی‌سازی‌های نئولیبرالی به بن‌بست خورده بود. موسوی می‌خواست قطار خصوصی‌سازی را از ریل سپاه و قرارگاه خاتم‌الانبیا به ریل تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های کارگزارانی و مشارکتی تغییر دهد. به اعتراف صریح و بی‌کم کاست او توجه کنید:

«تولید، آن هم جز با تکیه بر بخش خصوصی امکان پذیر نیست. مهمترین مشکل دولت آینده بی‌کاری و تورم است و تولید و اشتغال بر محوریت بخش خصوصی میسر است.» (موسوی، مطبوعات ایران، ۱۳۸۸/۱/۲۹)

موسوی با خصوصی‌سازی مشکل نداشت. مشکل او با انتقال خصوصی‌سازی از دولت به سپاه و خودی‌های جناح رقیب بود. واگذاری شرکت عظیمی چون هفت تپه به قلشنی همچون اسدبیگی بلامانع و مفید بود. کمااینکه خلف موسوی (حسن روحانی) چنین کرد. این نکته را او پس از انتخابات ۸۸ نیز بارها گفت. از سوی دیگر موسوی برای روغن‌کاری موتور زنگ زده‌ی اقتصاد ایران به سرمایه‌گذاری خارجی احتیاج داشت. گوش کنید:

«باید به دنبال سرمایه‌گذاری خارجی باشیم. در عین حال باید بدانیم میهمان‌دار سرمایه‌گذاری خارجی بخش خصوصی است، نه دولت. جذب سرمایه‌ی خارجی ثبات اقتصادی و مدیریتی می‌خواهد. وقتی فضای مناسبی نیست هر چه دنبال سرمایه‌ی خارجی بدویم حاصلی ندارد...» (موسوی، مطبوعات ایران، ۱۳۸۸/۳/۱)

این برنامه‌های مششع و یکسره نئولیبرالی جناب مهندس تحت عنوان "بیانیه‌ی ۵۱ محوری اقتصادی میرحسین موسوی"

منتشر شد و از چند صحنه‌ی جذاب پرده برداشت.

باری در سه جنبش اخیر نه فقط از رهبران اصلاح طلب خبری نبوده است بلکه اصلاح طلبان کهنه‌کاری همچون بهزاد نبوی و حجابیان و عبدی و تاجیک نیز به عبور سه خیزش اخیر از جبهه‌ی اصلاحات اعتراف کرده‌اند. از سوی دیگر در متن هر سه جنبش ناخالصی‌های ناسیونالیستی- شوونیستی و پاتریمونالی به وضوح دیده شده است. اگر چه طرح مشکوک شعار "رضا شاه روح‌ت شاد" در خیزش اخیر به طور کلی دود شد اما شعار مهمل رو به اضمحلال "مرد/ میهن/ آبادی" و تداوم شعار کلی "زن/ زنده‌گی/ آزادی" در کنار محدود تحرکات ناسیونالیستی در کردستان و بلوچستان به درستی واکنش‌های مسئولانه‌ی سوسیالیست‌ها را بر انگیزت! هرچند برافراشته شدن تدریجی پرچم "زنده باد سوسیالیسم. زنده باد برابری" – گیرم در شهرهای کردستان- سخت امیدوار کننده است. با این حال شک نباید داشت که علارغم دخالت عمیق راست از همه سو، جهت‌گیری خیزش جاری چپ است.

دهم. امکان رژیم پنج

تمام تحولات موسوم به "رژیم پنج" طی چند دهه گذشته با پشتیبانی امپریالیسم امریکا و ناتو صورت گرفته است. مستقل از هر برداشتی که نسبت به اتحاد جماهیر شوروی و چین دوران "سوسیالیسم" داریم و فارغ از هر نقدی که به مناسبات تولید اجتماعی سرمایه داری در روسیه و چین کنونی داریم واقعیت این است که این دو دولت در هیچ رژیم چنجی مشارکت نداشته‌اند. از اینها گذشته خیزش جویندگان شادی به شور و نشاط قابل توجه و بی سابقه‌ای در میان ایرانیان خارج از کشور دامن زد. بدون مرکزکشی میان داخل و خارج در واقع این گرمای الهام بخش خیابان‌های داخل کشور بود که یخ خارج را ذوب کرد. تجمعاتی که از هر دو سوی چپ و راست به ندرت از صد نفر می گذشت ناگهان در یک حرکت غافلگیرانه و ابتدا در تورنتو و سپس در برلین به همایش و راهپیمایی ۸۰ هزار نفره انجامید. این که چنین تجمع حیرت انگیزی چگونه شکل بست، نقش فرد یا افراد و دولت‌ها و سازمان‌ها در آن از چه قرار بود موضوع بحث ما نیست. اما اگر این تجمع – چنانکه گروهی از چپ و راست مدعی هستند - صرفاً به ابتکار و اعتبار و فراخوان یک فرد خاص شکل گرفته باشد آنگاه باید به محور مطالبه و نحوه ارتباطات و اساس سخنان وی به ویژه در ارتباط با رخنمودهای جاری جهان و مناسبات قدرت‌های امپریالیستی – به ویژه روسیه و امریکا و نبرد در اوکراین- با دقت بیشتری خیره شد. از پرواگاند تشکیلاتی رسانه اصلی در پوشش این اکسیون و پوشش یک سویه شعارهای آن که بگذریم مسأله به سادگی این است که سخنران اصلی همایش تورنتو و برلین مکرر از دولت اوکراین دفاع کرد و به "تجاوز" روسیه تاخت! امری که هوشمندانه و هدایت شده در کنفرانس امنیتی هالیفکس نیز عیناً تکرار شد. این که افراد موج سوار دیگری از نخله همان سخنران طی ماه‌های گذشته به دفعات از دولت "قانونی" اوکراین حمایت کرده‌اند و رئیس جمهور آلت دست امریکا و ناتو و مهره فاسد نفوذاشیست‌ها (زلینسکی) را قهرمان "صلح و میهن پرستی" خوانده‌اند تا بتوانند در کنار وی به دریافت مدال "شجاعت" از نهادهای سرمایه‌داری غرب نائل شوند فعلاً بماند. اما معنای سراسر دفاع از "دولت اوکراین" و حمله به دولت روسیه چیزی بیش از همراهی با ناتو و امپریالیسم امریکا نیست. و این یعنی سوار شدن بر موج اعتراضات مردم ایران و فروختن آن. دستوری که دقیقاً در کنفرانس هالیفکس نیز اطاعت شد. مضاف به این که پیش از اینها ما بارها شاهد درخواست اعلام "منطقه پرواز ممنوع" بر فراز آسمان ایران و گسترش تحریم‌ها از سوی سخنران محترم همایش تورنتو- برلین بوده‌ایم. ترجمه سلیس "منطقه پرواز ممنوع" چیزی جز در خواست بمباران نیست! و کیست نداند که تحریم‌ها تا کجا بورژوازی ایران را فریتر کرده و به مردم زحمتکش لطمه‌های عمیق زده؟ و کیست نداند که از قبل تحریم‌های مشابه امریکا و اروپا دستکم پانصد هزار کودک عراقی جان باختند.... "جهان آزاد"ی است و هر که می‌تواند از پشت هر تریبونی بنا به اقتضای منافع خود و دولت‌ها و

افرادی که او را حمایت می‌کنند هر چه می‌خواهد بگوید. اما..... اگر کسی گمان زده است با چشمک به امریکا و ناتو می‌تواند وارد معامله "رژیم چنج" شود و برنده احتمالی بازی کنفرانس گوادالوپ ۲ باشد به راستی کور خوانده است. زمینه‌های شکل‌بندی گوادالوپ یک را پیش از این مکرر گفتیم اما لازم است به این نکته اشاره کنم که خروج "حامد" کرزی از صندوق اجلاس بن و تکمیل پروژه رژیم چنج خونین در افغانستان ۲۰۰۱ و عراق ۲۰۰۳ و ایران ۵۷ بر بسترهائی صورت بست که تا یک آینده قابل پیش بینی محقق نخواهد شد. از جمله:

در افغانستان و عراق به دلیل **یورش نظامی زمینی و هوایی ناتو و امریکا** امارت طالبان و دولت صدام کاملاً مضمحل شده و خلأ قدرت دولتی به وجود آمده بود. حامد کرزی هم از سوی بخش وسیعی از پشتون‌ها و هم کل ائتلاف شمال حمایت می‌شد. پل برومر (حاکم عراق بعد از صدام) فردی امریکائی بود. تمام قدرت‌های ریز و درشت جهانی از روسیه و چین تا امریکا و اروپا و حتا ایران – منهای پاکستان- پشت رژیم چنج افغانستان صف بسته بودند. صدام به ویژه پس از حمله به کویت از سوی اکثر دولت‌های عربی و غربی به هیأت یک تهدید مستمر در آمده بود و کمتر کسی می‌خواست ریخت نخس او را ببیند. در ایران کنونی اما این خلأ قدرت و اضمحلال دولت به مدد یورش امریکا و ناتو ممکن نخواهد شد. اساساً حمله نظامی دولت‌های غربی به ج الف رویانی بیش نیست. علاوه بر این که حکومت ج الف نیز گوش به فرمان ماکرون و بایدن و کلاً امریکا و ناتو نیست. [توجه کنید ضد امریکائی بودن حاکمیت هیچ وجه ترقی‌خواهانه ای را با و در خود حمل نمی‌کند و حامل ضدیت با امپریالیسم نیست. اساساً چگونه می‌توان هم ضد امپریالیسم بود و هم این بورژوازی الیگارشی‌گونه را باد زد و هم انباشت موفق و متعارف سرمایه را متحقق کرد؟] در نتیجه دخالت نظامی خارجی به ویژه متعاقب شکست امریکا و ناتو در عراق و افغانستان منتفی است. افول هژمونی امریکا و تخلیه زرادخانه‌هایش در جیب نفوذاشیست‌های اوکراین را هم بر این مولفه‌ها اضافه کنید. به این ترتیب جنبشی که از داخل بتواند حریف جمهوری اسلامی شود خودش رهبران و ترتیب و شکل حاکمیت جدید را نیز تعیین خواهد کرد. سخنرانان تورنتو- برلین- هالیفکس بیهوده شکم مبارک را صابون نزنند. مردم زحمتکش ایران در سرزمینی زندگی می‌کنند که شرق (افغانستان) و غربش (عراق) به دلیل دو رژیم چنج خونین امریکائی شخم خورده است. سفاهت محض است اگر کسی تصور کند این مردم نمی‌دانند داستان خاکسترنشینی برادران و خواهران عراقی و افغان شان چگونه و از کجا و با کدام دستان تبهکار کلید خورده است. بلاهت ناب است اگر کسی فکر کند مردم زحمتکش کوردستان از فساد و تبهکاری و جنایات دولت اقلیم برآمده از حمله ناتو و همدستی دو عشیره پارزانی- طالبانی بی خبر هستند. دوم این که ما هیچ بخش و حزب و فردی در اپوزیسیون چپ و راست نمی‌شناسیم که در داخل ایران از چنان محبوبیت و اتوریته اجتماعی برخوردار باشد که بتواند از هم اکنون به فکر رهبری رژیم چنج آینده باشد. ناکامی قابل پیش‌بینی فراخوان "مرکز همکاری احزاب کردستان ایران/ در تاریخ پنج‌شنبه ۳ آبان جاری" به اعتصاب سراسری با هر تفسیر و توجیهی موید همین مدعا است. اعتصاب سراسری بدون وجود فعال تشکله‌ها و احزاب سراسری دارای پایگاه اجتماعی از بیخ موهوم است. سوم از مهر ۵۷ به بعد – چنان که شرح دادم – در جنبش انقلابی ضد سلطنتی تحولاتی پیش آمد که منجر به سوار شدن جریان ملی اسلامی و کسب قدرت آنان گردید. از جمله "های جک" کردن اعتصاب کارگران نفت به اعتبار پول‌های کلان بازار و مذاکرات همان کمیته‌ای که پیشتر نام بردم و فروختن جنبش کارگران نفت به سران گرد آمده در گوادالوپ. مشابه چنین قدرتی نه در داخل و نه در خارج نمی‌شناسیم. منظورم قدرت متشکلی است که هم از اتوریته فراخوان موفق به اعتصاب عمومی برخوردار باشد و هم قدرت کمک مالی به بخش‌های مؤثر مراکز تولیدی داشته باشد و هم بتواند رهبری آن را به دست گیرد. ایجاد صندوق ابتکاری رضا پهلوی برای حمایت از اعتصاب کارگران لطیفه ای بیش نبود. اطلاع رسانی و خبر و تفسیر و تحلیل و روشنگری

در جای خود مفید است. اما وظیفه اصلی سوسیالیست‌ها سازماندهی و سازماندهی و سازماندهی است. دوران پسافروپاشی دیوار برلین که مصادف است با انشعاب در حزب کمونیست ایران متأسفانه هم در سطح جهانی و هم در سطح داخلی دوران عقب نشینی سوسیالیسم و تعرض مستمر بورژوازی و تحمیل شکست‌های پی در پی به طبقه کارگر ایران و جهان نیز هست. به لحاظ فعالیت‌های نظری در دوران عقب نشینی پسافروپاشی کار قابل ملاحظه‌ای از سوی چپ متشکل و رهبران آن صورت نگرفته است. ما در هیچ سطحی از فعالیت‌های نظری شاهد – به عنوان نمونه – بولتن "به سوی سوسیالیسم" و به ویژه "مسئله شوروی" و آثار درخشانی همچون "نقد سوسیالیسم عرفانی دوران گذار بتل‌هایم" و "اسطوره..." و "سه منبع و سه جز" و "مارکسیسم و جهان امروز" و "دموکراسی: تعابیر و واقعیات" و "بازخوانی کاپیتال" نبوده‌ایم. غالب آثار این دوره پلمیک و جدل بی نتیجه است. نمی‌دانم. شاید هم چنین ادعائی ناشی از جهل من است! **چهارم** متعاقب کودتای ۲۸ مرداد- اسد- و در آستانه انقلاب بهمن از صدقه سر اعلیحضرت همایونی تمام نیروهای چپ و ترقی‌خواه یکی پس از دیگری قلع و قمع شده بودند و در مقابل راه برای تشکلهای و افراد ملی اسلامی آسفالت شده بود. در ماه‌های منتهی به انقلاب و به خصوص از مهر ۵۷ به بعد بیش از ۵۲ هزار مرکز مذهبی از جمله مسجد و تکیه و حوزه علمیه به عنوان تشکیلاتی منسجم و به هم پیوسته برای عروج اسلامگراها فعال بودند. چنین وضعی در حال حاضر و تا یک آینده قابل پیش بینی برای هیچ بخشی از اپوزیسیون چپ و راست مهیا نیست. **پنجم** پاسخ کاپیتالیستی به بحران کاپیتالیستی کنونی راهی برای خروج از بحران نخواهد بود. پاسخ کارساز و مؤثر به بحران کنونی تنها می‌تواند سیاسی و از پائین باشد. **ششم** علاوه بر اینها در شرایط متعارف و اوضاع و احوال کنونی ایران تنها جریانی که می‌تواند به بحران اقتصادی و سیاسی کشور پایان دهد و به مطالبات اصلی و اساسی مردم کارگر و زحمتکش پاسخ گوید چپ سوسیالیست است. نیروها و جریان‌های "بازار آزاد" محور و پروغرب – از "سازمان مجاهدین خلق" و خط "الیزه – هالیفکس" و اطرافیان گنج و منگ رضا پهلوی و فاشیست‌های "فرشگرد" و متوهمان "شورای مدیریت گذار" و "ناسیونالیست‌های اقلیم‌محور" و "ملاهای کورد و بلوچ و غیره" و "رسانه‌های تشکیلاتی فرا رسانه" و "جمهوری‌خواهان" و "سکولارها" و "لیبرال‌ها" و "ملی مذهبی‌ها" و "انحلال طلبان" و البته "اصلاح‌طلبان درون و بیرون و صادراتی" و.... ول معطل هستند. وجه مشترک همه این طیف‌ها مستقل از زد و خورد‌هایشان همان اجرای تر و تمیز برنامه‌های نئولیبرالی "بازار آزاد" و "خصوصی سازی" و حذف نهائی سوبسید از هواخوری و واگذاری هزاران میلیارد دالر سرمایه نهفته در صنایع و خدمات ایران به همپالکی‌های خود است که حکومت فعلی استاد اجرای آن است. بقیه ماجرا چیزی است در مایه‌های شاهنامه خوانی در قهوه‌خانه‌ها!

بعد از تحریر!

گفتم و مصرانه و با فکت تکرار می‌کنم از حمایت بی‌دریغ امپریالیسم امریکا و ناتو و حتا چین آبی برای رژیم شاه گرم نشد و مردم زحمتکش کل آن حکومت با تمام جاه و جلالش را ساقط کردند. از نمد تکیه به امریکا و ناتو و تانگو با زلینسکی و باد زدن پرچم اوکراین و حمله لفظی به روسیه و چین برای دلبری از امریکا و غرب و زیرفرش کردن خطر نئوفاشیسم کلاهی برای کسی دوخته خواهد شد. مضاف به این که اراده و تشکل و آگاهی و اتحاد طبقه کارگر برای خود و متحزب حمایت هر امپریالیسم پاچه ورمالیده‌ای از هر رژیم استثمارگری را خنثا خواهد کرد. تکیه به قدرت‌های برتر سرمایه‌داری جهانی اگر ضامن بقای حکومت‌ها نیست – که نیست – برای جنبش‌های ترقی‌خواه نیز راهگشا نیست.

در صورت تمایل بخش "پ" را همین‌جا بخوانید.

۱۰ آذر- قوس- ۱۴۰۱ / ۱ دسمبر